بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج فقه 9/2/1393

بحث در مورد حسین بن خالد و اینکه حسین بن خالد چه کسی هست و مطالب مربوط به حسین بن خالد را ذکر میکردیم ،مرحوم آقای خویی در بسیاری از موارد حسین بن خالد را همان حسین بن ابوالعلاء خفّاف میدانند و روی همین جهت او را توثیق میکنند،چند مرحله عرض کردم ما بحث داریم ،یک بحث این است که آیا حسین بن ابی العلاء حسین بن خالد است یا نه ، اسم ابی العلاء خالد هسن خالد نیست ؟ این یک مرحله،بنابراین ما کسی به نام حسین بن خالد خفاف داریم یا نداریم ، این یک مرحلهء بحث، مرحله دوم بحث این است که آیا حسین بن خالد خفاف بر فرض وجود باحسین بن خالد صیرفی یکی هستند یا یکی نیستند؟ این دو مرحله ، مرحله سوم اینکه بر فرض این که اینها دو تا باشند حسین بن خالد مطلق به کدامیک از این دو تا است یا انصرافی در مورد حسین بن خالد هست یا نیست ، اینها همه بحثهای تمییز مشترکات و توحید مختلفات است، یک بحث شرح حالی هم در مورد حسین بن ابو العلاء هست هم در مورد حسین بن خالد صیرفی هست که آیا اینها ثقه هستند یا ثقه نیستند ،تمییز مشترکات اینها در صورتی لازم هست که یکیشون توثیق بشود یکیشون توثیق نشود، ولی اگر هیچ کدامشان توثیق نشوند یا هر دو تاشون توثیق بشوند خوب طبیعتاً بحث تمییز مشترکات ثمره ای ندارد این مراحل بحثی باید دنبال بشود،خوب ما این بحثها را ابتدائاً نکاتی که آقای خویی ذکر کردند به همان ترتیبی که ایشان دنبال میکنند دنبال میکنیم ،بعداً یک جمع بندی کلّیی مراحل مختلف بحث را ارائه خواهیم داد،مرحوم آقای خویی در بحث حسین بن ابی العلاء خفّاف یک نکته ای دارند ، میفرمایند که خفاف لقب خالد است ، اولاً ایشان این مطلب را که حسین بن ابی العلاء ملقب به خالد هست را مفروغٌ عنه میگیرند به خاطر عبارتی که هندویه دارد بعد میفرمایند اینکه حسین بن ابی العلاء ملقب به خفاف شده به جهت اینکه پدرش خفاف بوده و اطلاقش برپسر به اعتبار خفاف بودن پدر است ، و شاهدی میآورند در مورد روایتی که در کافی وارد شده که خالد ابی العلاء الخفاف آنجا وارد شده است و میگن این عبارت ولو در فقیه به تعبیر خالدبن ابی العلاء خفاف وارد شده است ولی عبارت کافی صحیح است نه عبارت فقیه ، عرض کردم که آقای خویی چند مرحله در اینجا بحث است ، یکی اینکه در اینکه خالد ابو العلاء الخفاف داریم ما ،بحثی نیست ، نیاز به این استدلال مرحوم آقای خویی هم نیست ،دو نفر هم به نام خالد ابو العلاء خفاف در کتب رجال هستند ، خالد بن طهمان و خالد بن بکّار که ما در مورد خالدبن بکّار مناقشه کردیم که معلوم نیست که خالد بن بکار خفاف بودنش ثابت نیست و آن کسی که مسلّماً به عنوان ابو العلاء خفاف معروف است خالد بن طهمان است که هم در نجاشی ترجمه شده وهم در کتب عامه وارد شده و هم در کتب خاصه ترجمه اش هست ،آن بحثی نیست. ولی این شاهدی که مرحوم آقای خویی آوردند متوقف بر این هست که ما مسلّم بدانیم که کسی به نام خالد بن ابو العلاء خفاف نداریم ،پس بنابراین یک نفر بیشتر خالد خفاف نداریم ،آن یک نفر چون مسلم است که خالد ابو العلاء خفاف داریم پس بنابراین عبارت کافی درست است و عبارت فقیه و عنوان مشیخهء فقیه وعنوانی که در طریق مشیخهء فقیه وارد شده ما اینها را بگیم محرّف است ،بعد عرض کردم این مقدار بیانی که مرحوم آقای خویی اینجا ذکر کردن کافی نیست،به خصوص این نکته را ضمیمه بکنیم که آن خالدبن طهمانی که ترجمه شده آن خالد بن طهمان به عنوان عامّی ،نجاشی گفته کان من العامّه ، این خالد بن ابی العلائی که اینجا ما داریم این ابن ابی عمیر ازش روایت میکند و ابن ابی عمیر مشایخش به شهادت شیخ طوسی از امامیه هستند،ممکن ما بگیم اینها دو نفر هستند و اینها یک نفر نیستند،خوب این خلاصهء بحثی که ما دیروز مطرح کردیم.

اینجا یک نکته ای را، شما بگید شاید ممکن است شخصی بگه کسی به نام خالد بن ابی العلاء خفاف در کتب رجالی ذکر نشده است ، فقط همین یک مورد هست که در مشیخه فقیه و خود فقیه وارد شده است، این یک مورد هم اختلاف نسخه هست ،با یک موردی که اختلاف نسخه دارد و مختلف هست و اینها نمیشود اثبات کرد که کسی به نام خالدبن ابی العلاء خفاف داریم ، خالدبن ابی العلاء خفافی که نسخهء کافی هست قطعاً وجود دارد، اما خالد بن ابی العلاء خفاف آن فقط همین یکجاست ، جای دیگه وجود ندارد پس چه جوری شما میگید وجود خارجی دارد، خوب ممکن است شخصی پاسخ بدهد که این جا این خالد ابی العلاء خفاف ، راویش شعیب درکافی که نقل میکند این روایت در کافی راویش شعیب ابی صالح است ،در مشیخهء فقیه راویش ابن ابی عمیر است ،وخالد بن طهمان هیچ کسی ذکر نکرده در عداد رواتش کسی به نام شعیب ابی صالح، ابن ابی عمیر را هم در عداد روات او ذکر نکرده اند ،پس به هر حال این یک اطلاعات خاصی هست یعنی حالا چه این را همان خالد ابی العلاء خفاف معروف بگیریم ، این اطلاعاتی که در کافی و فقیه است اطلاعات نادر و تازه ای هست ،چه شخص دیگری بگیریم ،بگیم یک شخص دیگه ای به نام خالد بن ابی العلاء خفاف است ،در واقع اینکه شما اینجوری ،استدلال این است که اگر کس دیگه ای به نام خالد بن ابی العلاء خفاف ذکر میکردیم این باید در کتب رجال ترجمه میشد، ممکن است اینجوری شخص پاسخ بدهد ،اطلاعاتی که اینجا وجود دارد، اطلاعات خاصی است ،این اطلاعات به هر حال منتقل نشده به کتب رجال ، خالد ابی العلاء الخفاف این اطلاعاتش به کتب رجال منتقل نشده است ،چون راویش شعیب ابی صاح است، راویش ابن ابی عمیر است ، در مشایخ ابن ابی عمیر، چه بسا علتی که در کتب رجال وارد نشده است چون برخورد نکردند به این سندها ، برخورد نکردند به خالد بن ابی العلاء خفاف روی همین جهت این اطلاعات وارد نشده است ،کسی اینجوری مثلاً پاسخ بدهد، البته من به نظرم میرسید که مجموعاً شاید رو هم رفته نگاه کنیم بعید نیست که ، یک نکتهء دیگه ای را هم ضمیمه بکنم، آن این است که ممکن است شما بگید که راوی های خالد ابی العلاء خفاف هم که در تهذیب الکمال و اینها ترجمه کردند عمدتاً راویهای عامی هستند و آن هم متناسب با عامی بودن آن هست، ما اینجوری تأیید کنیم که شخص خالدبن ابی العلاء خفاف کس دیگری هست غیر از خالد ابی العلاء الخفاف، ولی مجموعاً به نظرم رسید مضمون این است که همین مطلب آقای خویی درست است ولی نه با این تقریب آن، بایک تقریبات دیگری باید ضمیمه بشود تا این مطلب راتثبیت کند، ما یکی اینکه خالد بن طهمان که نجاشی ترجمه کرده است ،میگه له نسخة من ابی جعفر علیه السلام ، راوی از امام باقر شمرده شده است ، این یک نکته،

نکته دوم اینکه آن نسخه ای که از ابی جعفر علیه السلام هست آن ظریف بن ناصح نقل میکند پس بنابراین این خالد ابی العلاء خفاف از کسانی نبوده که فقط عامه ازش نقل کنند خاصه و رجال ما اصلا از ایشان نقل نکنند این یک نکته و نکته دوم اینکه محمد ابن سنان از ابی العلاء خفاف دو تا روایت دارد یک روایتش در توحید و ثواب الاعمال وارد شده است یک روایتش در بصائروارد شده ،روایت وحید وثواب الاعمال این است : محمد بن سنان عن ابی العلاء الخفاف عن عطیة الاوفی ، این عطیهء اوفی جزء مشایخ خالد بن طهمان است که هم در رجال نجاشی بهش تصریح شده است، هم در تهذیب الکمال وارد شده، و به نظ میرسد ابی العلاء خفافی که محمد بن سنان ازش نقل میکند همان خالد بن طهمان هست که معروف به این عنوان است ، پس بنابراین ابی العلاء خفاف ،محمدبن سنانی که دقیقاً در طبقهء ابن ابی عمیر است و امثال اینها و اینها در کوفه هستند و شیعی هستند و امثال اینها ازش نقل میکنند ، پس بنابر این ابی العلاء خفاف این جور نیست که رواتش روات عامه باشند ،هیچ اشکالی ندارد، اولاً روایت ابی العلاء خفاف از امام باقر تأیید میکند که این خالد ، ابی العلاء الخفاف همان باشد ،نسخه ای که از امام باقر نقل کردند ،روایت محمد بن سنان ، ظریف بن ناصح و اینها اقتضاء میکند که به هر حال شخصی باشد که فقط در محیط عامه باشد بگیم اصلاً هیچ ارتباطی با شیعه دارد که بخواهیم بگیم ، طبقه آن ابی العلاء خفاف هم حالا من کامل نگاه نکردم اصلاً بعضی ازرواتی که نگاه میکردم دقیقاً با طبقهء ابن ابی عمیر هم وفق میکند ،مثلاً فضل بن دکین اینجوری که سریع نگاه میکردم ،فضل بن دکین جزء روات خالد بن طهمان است که 218 وفاتش را ذکر کردند، ابن ابی عمیر 217 وفاتش است، حالا میخواستم نگاه کنم روات دیگش را تاریخ وفاتاشون را ،بعضیهاش را دیدم وکیع بود،وکیع 198 آن حدود ها بود ،حالا این نگاه کردن این راویهای آنها هم مفید هست برای اینکه طبقهء خالد بن طهمان به دست بیاد ،مجموعاً به نظر میرسید اینکه دو نفر وجود داشته باشند خالد نام ، هر دو خفاف باشند ،هر دو با ابی العلاء ، حالا با اسم خودشان یا اسم پدرشون ابی العلاء باشد ، هر دو از امام صادق نقل کنند ، هر دو راوی های شیعی داشته باشند ، این مجموعه خیلی مستبعد است ، و اینها همه تاکید میکند که نسخه خالد ابی العلاء خفاف صحیح باشد و اینکه اصلاً خالد بن ابی العلاء خفاف اصلاً در هیچ جایی اسمش وجود ندارد مگر همین یک جایی که اختلاف نسخه و امثال اینها هست این مؤید این است که اینها یکی باشند ،خوب میماند آن نکته ای که خالد ابی العلائ خفاف ، خالد بن طهمان را نجاشی میگه کان من العامّه ، در قبال این مطلب ، عامه اتفاقاً آن را جزء شیعه تلقی کردن (کان من اتق الشیعه) اتق نمیدانم قدیم است یا خالص ،ابو حاتم تعبیر میکند : کان هو من اتق الشیعه محله الصدق، اتق نمیدانم یعنی شیعه های خالص به نظرم شیعه خالص است ، کلمهء شیعه البته با عامی بودن منافات ندارد، شیعه گاهی اوقات یک معنای گسترده ای درش هست که ،همهء آن اشخاصی که محبّ اهل بیت هستند به خصوص کسانی که در به هر حال ، این است که کلمه شیعه به تنهایی منافات با عامی بودن شخص ندارد، اتق شیعه فکر میکنم یک معنای خاصی است ، یعنی از آن شیعه های خالص آن تعبیر شیعه خالص شاید یک کمی منافات داشته باشد با عامی بودن و عامی درموردش اطلاق کردن دشوار است، (همان شیعهء ریشه دار،آن هم اینکه یک شیعهء معمولی نه ، یک شیعهء خیلی شناسنامه دار به اصطلاح ، این با عامی بودن یک مقدرا منافات دارد)روایتهایی که این خالد بن طهمان هم نقل میکند در روایتهاشون هم بعضی تعبیراتی هست که مویّد این مطلب هست که باید شیعه باشد ، درمائة منقبه مثلاً این روایت از خالد بن طهمان نقل شده که از پیامبر باسند خودش نقل میکند که :**یقول علی بن ابی طالب سید العرب فقیل الست أنت سید العرب فقال أنا سید ولد آدم و علیٌ سیّد العرب من أحبّه و تولّی أحبّه الله و هداه ،من أبغضه و عاداه اثمّه الله و اعماء علیٌ حقّه کحقّی و طاعته کطاعتی غیر أنّه لا نبیّ بعدی من فارقه فارقنی ومن فارقنی فارق الله أنا مدینة الحکمه و الجنه و علیٌ بابها مهتدی الی الجنّة الّا من بابها علیٌ خیر البشر من أبا فقط کفر** این به خصوص تعبیر تعبیری بوده که در دعواهایی که بین شیعه و عامّه در بغداد رخ میداده یکی از کارهایی که شیعه ها میکردند، روی در و دیوار این روایت را مینوشتند **علیٌ خیر البشر من أبا فقط کفر** به خصوص این روایت خیلی روایت چیزی داشته روی پرچمهای شیعه ها گاهی اوقات این جمله را مینوشتند **علیٌ خیر البشر من أبا فقط کفر** این به خصوص این تعبیر تعبیر خیلی خاصی است و یک روایت دیگه ، فی روایتٍ اخری که نقل میکند( این روایت در مائة منقبه 94 صفحه 169 ، نه جمع آوری نکردم ، من دوسه تا از روایتهای ابی العلاء را از همهء کتابها ببینم ولی یک چندتایی روایتش را که همینجوری چیز کردم ،به هر حال مجال نبود که ،در کتابهای شیعه نگاه کردم ولی درکتابهای سنّی ،چون خالد بن طهمان بیشتر روایتهاش در کتاب سنی است مجال نشد که ، اینها در کتابهای شیعی هست که من دیدم ولی مراجعه به کتابهای سنی برای اینکه ببینم چه مطلبی گفته شده است در این بحث میتواند مفید باشد،یک روایت دیگه ای که در اربعین حدیثاً رازی نقل شده که حضرت به حضرت فاطمه گفت : **اما ترضین أن زوّجتک اقدم امّتی سلماً وأحکمهم علماً** این در شرح نهج البلاغهء ابن ابی الحدید نقل شده با یک تفصیل مفصّل تر،جلد13 صفحه227 واربعین حدیثاً رازی هم نقل شده است حالا اگر آدم دنبالش بگردد شاید مواردی پیدا کند ،بنابراین عامی بودنش میخواهم بگم ثابت نیست ،این مقدار،بنابراین مانعی ندارد که ابن ابی عمیر آن را شیعه دانسته باشد و امامی دانسته باشد و بنابراین اینکه حتماً بگیم عامی هست و با توجه به این نقلیاتی که هست ، این مسلّم نیست که این عامی باشد و این قرائن میتواند فوقش این باشد که اگر عامی هم بوده است مثلاً ابن ابی عمیر متوجه عامی بودنش نشده است به خاطر گرایشهای شیعیی که در موردش وجود داشته که و نقل های شیعیی که وجود داشته ،پس بنابراین کان عامی المذهبی که نجاشی در ترجمه خالد بن طهمان ذکر میکند نمیتواند مضعّف اتّحادش بشود ، این هم یادم رفت ، یکی از کسانی که از خالد بن طهمان نقل میکند ابان بن عثمان است ، ابان بن عثمان عن خالد بن طهمان عن ابی جعفر علیه السلام ،کافی جلد2 صفحه 664 حدیث 13 ، همچنین **ابی العلاء خفاف یعنی خالد بن طهمان عن شجره قال قال محمد بن علی علیه السلام یا شجره،**آهان این هم یکی از روایاتی بوده که من یادداشت کردم که روایتهای باصطلاح در مورد اهل بیت هست میگه: **یا شجره به حبّنا تغفرلکم الذّنوب** امالی شیخ طوسی صفحه 453 حدیث ،که محبت اهل بیت غفران ذنوب را هم به دنبال میاورد، با توجه به این عبارتها اصل عامی بودن ، نمیخواهم اثبات کنم با این روایتها شیعی بودنش را ، اینها برای اثبات شیعی بودن کافی نیستند به تنهایی ولی ثابت نیست عامی بودنش ،پس بنابراین اینکه ما بخواهیم بگیم که این را قرینه قرار بدهیم برای اینکه خالد ابی العلاء خفافی که در کافی وجود دارد غلط هست و خالد بن ابی العلاء خفاف فقیه و مشیخه فقیه را ترجیح بدهیم نه، این است که من به نظرم مجموعاً آدم یک مجموعه قرائن راضمیمه بکند،همان مطلب آقای خویی که خالد ابی العلاء الخفاف صحیح است ، استفاده میشود ، ولی اصل قضیه این است که ،خوب حالا اثبات کردیم که خالد ابی العلاء طهمان ،خفاف هست ،که عرض کردم نیاز به این هم نیست ، قطعاً خالد بن طهمان ، خفاف است ،که خالد الاسکاف هم در بعضی جاها در موردش نقل میکند ، اسکاف به همان معنای خفاف است ،در کتابهای عامه احیاناً به عنوان خالد الاسکاف ازش یاد شده است،خالد الاسکاف آن قطعاً این است ، ولی مجرد اینکه خالد بن طهمان، خفاف است این چه دلیلی بر این است که اطلاق خفاف بر، فرض کنید که قبول هم کردیم که حسین بن ابی العلاء فرزند خالدبن طهمان است ،خوب هر دوتاشون خفاف بودن ،هم پدر و هم پسر خفاف بودن ،این چه چیزی دارد که ، چون آقای خویی بعداً روی این مطلب نتیجه گیری میکند ،این را مقدمه قرار میدهد بر بعضی از استنتاجاتی که بعداً ایشان فرموده است ، این مسلم است که خالد ابی العلاء خفاف ،خفاف است ،ولی مطلبی که آقای خویی میخواهد اثبات کند از این مطلب استفاده نمیشود (خفاف یعنی خف یعنی کفش ،کفش سازنده یا فروشنده،خوف یک نوع کفش خاصی است ،یک چیزی بین جوراب و چکمه است ،معمولاً خوف را که میپوشیدند ،کفشهایی که داخل چکمه ،در بعضی از کشورها مرسوم است به خصوص در محیطهای سرد سیری که دو کفشه هستند این کفشهای سبکش خف است ،حالا یکسری بحثهایی در مورد این هست،حالا بگذارید همینجا عرض کنم، من به نظر این مطلب که هندویه گفته خالد بن طهمان ،حسین بن ابی العلاء هو ازدیٌّ و هو حسین بن خالد بن الطهمان الخفاف ، این اصلاً قابل اعتماد نیست ،و من فکر میکنم که هندویه حسین بن ابی العلاء خفاف را دیده است به دلیل اشتهار ابی العلاء خفاف خیال کرده که این ابی العلاء خفاف که در عنوان حسین بن ابی العلاء خفاف وارد شده همان شخص معروف عامی خالد بن طهمان است ، در حالی که این خفاف وصف حسین بوده است و اصلا معلوم نیست که ابو العلائش خفاف باشد و معلوم نیست که هیچ ارتباطی با آن داشته باشد و ظاهراً هیچ ارتباطی با آن ندارد ، توضیح ذلک این که ،این حسین بن ابی العلاء خفاف شرح حالش در نجاشی وارد شده ،خیلی بامشخصات شرح حالش را ذکر کردن که آیا مولی بنی عامر است ،مولی بنی اسد هست ، برادرهاش را ذکر کردند ،علی ،عبدالحمید برادرش هستند، حسین اوجه اینها است هیچ ارتباطش با خالد بن طهمانی که یک راوی معروف عامه است ،که خود نجاشی هم او را مستقلاً ترجمه کرده است ، هیچ کد ارتباطی بین اینها برقرار نکرده است ، در ترجمهء خالدبن طهمان هم که نجاشی ترجمه کرده است ،عامه ترجمه کردن در چیزهای مختلفشان ذکر کردن ، هیچ این که فرزندی به نام حسین دارد فرزندی به نام علی دارد عبدالحمید دارد ، وجود ندارد، هیچ جا حسین بن ابی العلاء الخفاف از پدرش روایت ندارد ،برادرهای اینها نقل از پدر ش ندارند و اینکه اینها با هم دیگر ارتباط داشته باشند و هیچ ردّ پایی از این ارتباط در غیر رجال کشّی دیده نشود خیلی خیلی مستبعد است و این است که اصلاً قابل اعتماد نیست ،ما بگیم حسین بن ابی العلاء پسر همان خالد بن طهمان خفاف معروف است، این یک نکته،

نکتهء دوم اینکه خالد بن طهمان سلولی است ،سلولی اونجوری که درحاشیهء انساب سمعانی از لباب ابن اثیر ذکر کرده است ، منسوب هستند به مرّة بن صعصعه ،در جمهره انساب العرب وغیر آنها این مطالب است ، سمعانی انساب دارد این انساب سمعانی را ابن اثیر ملخّص کرده و یک اضافاتی هم برش دارد که اللباب فی تهذیب الانساب است برای ابن اثیر ، این مطلب را از لباب نقل کردن که میگه :**السلولی هم ولد مرّة بن صعصعه أخی عامربن صعصعه و امّهم سلول بنت ذهل بن شیبان بها یعرفون** در آن حاشیه از جمهره ء انساب العرب و اینها این مطالب را نقل کرده است من دیگه فرصت نکردم مراجعه کنم در کتابهای اصیل نسب مثل جمهره اشتقاق ابن درید،کتابهای دیگه ، و به نظر میرسد سلولی ، این در مورد حسین بن ابو العلاء بعضی ها گفتن مولی بنی اسد ،بعضی ها گفتن مولی بنی عامر ، این آن سلولی در عنوانش هم هیچ نشده که هیچ ارتباطی با بنی عامر دارد یا با بنی اسد دارد، البته در ترجمهء خالد بن طهمان آن چیزی که ذکر کردن سلولی بودن است ، هیچ ارتباطش با بنی اسد و عامر ارتباطش ذکر نشده است ،بله من دنبال میکردم ببینم اصلاً میتواند یک نفر اسدیِ سلولی باشد ،اجالتاً پیدا نکردم که یک کسی الاسدیّ السلولی باشد (نه اسدی که میگن معناش این نیست که اصالتاً اسدی است ،خیلیهاش مولای قبیله هستند ، میگن الاسدی مولاهم به خاطر همین جهت است )بین اسدی و سلولی ندیدم جایی جمع بشود ،البته بین عامری و سلولی یک جایی دیدم در اسد الغابه در یک راویی نسبش را که ذکر میکند نهیک بن قصی بن ... نسبش را که ذکر میکند فلان بن ..عمربن مرّة بن عامربن صعصعه العامریّ السلولی ،البته در حاشیه اشاره میکند که در کتابهای دیگه این مرّه را برادر عامر دانستند نه پسر عامر ،مرّه پسر صعصعه است و در کتب نسب آن یک موردی هم که هست به این شکل است که در موردش مناقشه است ، بنابر این خالد بن طهمان هیچ ارتباط نسبی ثابتی با حسین بن ابی العلاء دیده نمیشود، این هم مویّد دیگری هست که اینها اصلاً با هم ارتباط ندارند، و هیچ جا من ندیدم در مورد حسین بن ابی العلاء مشخصه در مورد ،در غیر آن عبارتی که هندویه دارد، در هیچ سندی اسم پدر حسین بن ابی العلاء ذکر نشده بود،این مجموعه به نظر میرسد که نشود اعتماد کرد به نقل هندویه ، به نظر میرسد که اینها یکی نیستند، اینها یک مرحله.

ادامه بحث آقای خویی را عرض بکنم،آقای خویی در ادامه بحث حسین بن ابی العلاء میگن که ،حالا من این مطلب را بگم؛حسین بن ابی العلاء بیشترین روایتهاش از امام صادق است ،ولی آقای خویی میخواهند روایتهای حسین بن ابی العلاء از غیر امام صادق را هم ذکر کنند که بشود،اینها مقدمه است برای اینکه استظهار کنند که حسین بن خالد عند الاطلاق به همین حسین بن ابی العلاء منصرف است ، روی همین جهت یک مقداری دارند طبقش را تعیین میکنند :میگه حسین بن ابی العلاء امام کاظم را درک کرده است و با واسطه از امام کاظم روایت دارد، و همین جور هم هست آدرسی که میدهند،: عن اسحاق بن عمار عن ابی الحسن علیه السلام نقل میکند که این ابی الحسنی که اسحاق بن عمار نقل میکند مراد امام کاظم است ،اسحاق بن عمار در زمان امام کاظم از دنیا رفته است ،آن امام کاظم است ،پس بنابراین زمان امام کاظم را درک کرده است ،بعد میفرماید :بل من القریب که حسین بن ابی العلاء زمان امام رضا را هم درک کرده باشد ،تعبیرش این است:**بل من القریب أنّ الحسین بن ابی العلاء أدرک زمان ابی الحسن الرضا (ع) و ذلک فإنّ محمد بن علی روی عن الحسین بن ابی العلاء** آدرس میدهند کافی .**.و یبعد أن یروی محمد بن علی أمّن یدرک الرضا(ع) فإنّ احمد بن ادریس المتوفی سنة 306 روی عن محمد بن علی فیبعد عن یروی محمد بن علی أمّن یدرک الرضا (ع) کما هو ظاهر**،خوب این مطلب همینجور هست که احمد بن ادریس از کسانی که امام رضا را درک نکرده باشند بعید است که روایت بکند، ولی بحث این است که ایشان میگن که احمد بن ادریس از محمد بن علی نقل میکند ، موردی که ایشان نقل کردند، من هرچی گشتم یک جا روایت احمد بن ادریس از محمد بن علی را پیدا نکردم حتی یک مورد هم ندیدم، من فکر میکنم اشاره ، این روایتی که اینجا از ایشان نقل کردند راویش احمد بن مهران است ،دوتا شیخ کلینی ، یکی احمد بن مهران است یکی احمد بن ادریس ،اینها را ایشان باهم دیگر قاطی کرده است (احمدبن حسین عن محمد بن علی عن الحسین بن ابی العلاء ، این محمد بن علیی که هست ایشان حالا در مقام این نیست که این محمد بن علی کی هست ،احمد بن ادریس از کسی که نقل میکند از محمد بن علی بن محبوب است و محمد بن علی بن محبوب ربطی به حسین بن ابی العلاء ندارد، محمد بن علی بن محبوب جزء شاگردهای احمد بن محمد بن عیسی و در آن طبقه هست ، این محمد بن علیی که از حسین بن ابی العلاء نقل میکند خیلی طبقش مقدم بر محمد بن علی بن محبوب است ، این است که تصور میکنم مرحوم آقای خویی اینجا هم سهوی براشون رخ داده است ،محمد بن علیی که در این طبقه ها میتواند باشد محمد بن علی ابی سمینه است ،محمد بن علیی که احمد بن مهران ازش نقل میکند محمد بن علی ابی سمینه است ، ابو سمینه روایتش از حسین بن ابی العلاء خیلی آن هم ثابت نیست ،معمولاً تمام روایتهای دیگه ای که نقل کرده است با واسطه است ،البته روایتش از حسین بن ابی العلاء خیلی زیاد نیست ولی آن مقداری که نقل کرده است با واسطه است ، هیچ جا بی واسطه نقل نکرده است ،پس بنابراین نه روایت محمد بن علی از حسین بن ابی العلاء خیلی ثابت است ،احمد بن ادریس هم که از این محمد بن علی نقل نمیکند از محمد بن علی بن محبوب است و ربطی به این ندارد،بنابراین نتیجه گیری که آقای خویی ذکر میکنند :**نعم علی ماذکرنا فالحسین بن ابی العلاء من المعمرین و کان عمره من تسعین سنه** هیچ شاهدی ما در موردش نداریم ،یک نکته ای را الان دیدم فراموش کرده بودم عرض بکنم ،دوتا روایت دیگه از خالد بن طهمان ،روایتهای شیعیانه، یکی در فتوح البلدان صفحه40 است،روایت این است : **حدّثنی روح الکرابیسی قال حدّثنا زید الحبّاب قال أخبرنا خالد بن طهمان عن رجلٍ حسبه روح جعفربن محمد أنّ فاطمه قالت لابیبکر الصدیق رضی الله عنه أعطنی فدک فقد جعلها رسول الله (ص)لی**، بعد جریان اینکه گفت شاهد بیار و ادامهء آن ماجرا را نقل کرده ،حالا البته عنوانهای صدیق و رضی الله عنه و صلی الله علیه و سلم و اینها خیلی شاهد بر این نیست که این تعبیرات را خالد بن طهمان گفته باشد ،اینها خیلی وقتها نسخه های بعدی و امثال اینها افراد نقل به معنی میکردند به یک معنا ، ما گاهی اوقات الان میگیم که من به مرحوم آقا بروجردی عرض کردم یا گاهی اوقات تعبیر میکنم که سمعت ،سألت از مرحوم آقای بروجردی، ممکن است آن بندهء خدایی که بوده مرحوم آقای بروجردی تعبیر نکرده باشد ما که داریم ، میگم از فلان آقا شنیدم که از مرحوم آقای بروجردی پرسیدم ،ممکن آن تعبیر آقای بروجردی گفته باشد ولی من که دارد اون مطلب را نقل میکنم ، نقل به معنا میکنم و مرحوم اقای بروجردی تعبیر میکنم ، وقتی از دیگری نقل میکند ،نقل به معنا میکنند ،یک نقل **دیگه ابوالعلاء الخفاف عن المنهال بن عمر قال جاء رجلٌ الی ابن الحنفیه وسلّم علیه فردّ علیه السلام** ،( علیه السلام را (ع) کردن ) در برنامه کامپیوتری) سلامش را جواب داد **فقال کیف أنت حرّک یده فقال کیف انتم اما آان لکم أن تعرفوک نحن إنّما مثلنا فی هذه الامة مثل بنی اسرائیل فی آل فرعون کان یذبح ابنائهم و یستحیی نسائهم و إنّ هؤلاء یذبحون ابنائنا و ینکحون نسائنا بغیر امننا** ،بعد عبارت مفصّلی دارد، خلاصه همهء احتراماتشان به خاطر اهل بیت است ،به ما که میرسد هیچ خبری نیست وامثال اینها ، ادامه ء عبارتش را یادداشت نکردم ،طبقات کبرای ابن سعد ،جلد 5 صفحهء 70 است که در وقع شکوائیهء محمدبن حنفیه را نقل کرده است ،حالا ادامهء بحث باشد فردا.